



درنگی در مقاله « معرفی و بررسی ترجمه قرآن کریم » حسین استادولی

در شماره ۲۶ مجله وزین ترجمان وحی مقاله پُربار و سراسر لطف قرآن‌پژوه و ناقد نکته‌سنج معاصر حضرت حجة الاسلام آقای محمد علی کوشا - زید عزه - رؤیت شد. خدای بزرگ را سپاسگزارم که ترجمه این حقیر مقبول نظر قرآن پژوهان بزرگ و پراوازه‌ای چون دانشمند محترم جناب آقای بهاء‌الدین خرمشاهی و ناقد بصیر جناب آقای سید عبدالوهاب طالقانی و اخیراً ناقد نکته‌سنج جناب آقای کوشا قرار گرفت و هر یک به فراخور حال، نقد و نظری بر آن داشتند، ضمن آنکه حسن نظر خویش را با تمجید و تکریم آن در حق این جانب تمام ساختند. ولی از آنجا که «ان الجواد قد یکبو و ان النار قد تخبو» قطعاً ترجمه بنده نیز بی‌عیب و ایراد نبوده و امکان نقدهایی بر آن وجود داشته و دارد. سبک بنده در برخورد با نقدهایی که بر من وارد می‌آید این است که نقد را می‌شنوم، اگر وارد بود با آغوش باز و بدون تعلل می‌پذیرم و اگر وارد نبود، در حد وسع و اطلاع خویش پاسخ می‌گویم. درباره نقد جناب آقای خرمشاهی نظر خود را همزمان با نقد ایشان ابراز داشتم، و درباره نقد جناب طالقانی یادداشت‌هایی فراهم کرده‌ام ولی هنوز موفق به تنظیم و عرضه آن نشده‌ام. در این مقال نیز ضمن عرض تشکر از دوست بسیار عزیزم جناب آقای کوشا، نظر خود را درباره نقد و نظرهای ایشان عرضه می‌دارم. اما پیش از آن ذکر دو نکته شایان توجه است:

۱. سبک بنده در نقدهایی که بر ترجمه‌های گوناگون نوشته‌ام آن است که به غلط‌ها و اشتباهات قطعی که راه هیچ‌گونه توجیه صحیحی ندارد اشاره می‌کنم و اگر ترجمه‌ای مطابق

قول یکی از مفسران باشد - اگر چه آن را نپسندم - آن ترجمه را مورد نقد و ایراد قرار نمی‌دهم. بنابراین، در هنگام نگارش نقد، به تفاسیر مراجعه می‌کنم و اگر راه هرگونه توجیهی بسته بود، ترجمه مذکور را به نقد می‌کشم، و این کار سبب می‌شود که از حجم نقدها و پاسخها کاسته شود. در این مقاله نیز چنان که مشاهده خواهید فرمود، بسیاری از موارد مذکور، مربوط به اختلاف نظر مفسران در ترکیب نحوی آیه است نه بدفهمی و اشتباه مترجم، و به همین دلیل جناب کوشا نیز موارد اختلاف نظر را «ترک اولی‌ها» نامیده‌اند نه «بدفهمی‌ها و اشتباه‌ها».

۲. جهت پرهیز از اطاله کلام، در بیشتر موارد، فرمایشات جناب کوشا را با حفظ امانت، تلخیص نموده و ماحصل آن را آورده‌ام.

با توجه به این دو مقدمه، اکنون به بررسی مقاله دوست عزیزم می‌پردازم. مقاله مذکور در دو بخش انتظام یافته است: نقاط قوت و ترک اولی‌ها.

۱. نقاط قوت

در این بخش ۱۳ مورد به عنوان نمونه ذکر شده که حاصل حسن ظن جناب کوشا به این ترجمه است. در برخی موارد، ضمن تأکید بر نقطه قوت، اشاره به ترک اولایی هم شده که در اینجا آنچه به نظر قاصر می‌رسد به عرض می‌رسانم:

مورد ۱. در قلم ایشان سهو مختصری رخ داده و عبارت: «اصولاً مغضوبین و ضالین داخل الصراط المستقیم نیستند که نفی آنها خواسته شود. بنابراین، این دو گروه...» باید عبارت ایشان این گونه تصحیح شود: «راه مغضوبین و ضالین داخل در الصراط المستقیم نیست... راه این دو گروه...».

مورد ۲. و [بر کفر]، [و بر کفر...] صحیح است که غلط چاپی مقاله است.

مورد ۳. اشکال شده که چرا فعل شرطی ماضی که باید به صورت مضارع ترجمه شود، به صورت ماضی ترجمه شده است؟ این اشکال در مورد ۴۵ از بخش دوم نیز تکرار شده است. پاسخ: درست است که در شرط، فعل ماضی معنای مضارع می‌دهد، ولی لازم نیست این مطلب در لفظ رعایت شود و فعل ماضی به صورت مضارع ترجمه گردد، زیرا در فارسی نیز به هنگام شرط، فعل ماضی به کار می‌رود و مضارع منظور می‌گردد، مانند: «اگر زدن»، «اگر

درنگی در مقالة «معرفی و بررسی...» □ ۵۱

آمد احترامش کن» که منظور آن است که اگر بزند بزن، و اگر بیاید احترامش کن. بنابراین ترجمه بنده نه تنها بی اشکال است بلکه عین رعایت ادب فارسی است. مورد ۴. درباره بقره، ۵۸: «وَقُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ» «و بگوئید: گناهان ما را بریز، تا خطاهای شما را ببخشاییم» فرموده‌اند: ترجمه حِطَّةً با توجه به اینکه حطه خبر برای مبتدای محذوف است [= مسألتنا] است، ترجمه دقیق‌تر آن چنین است: «بگوئید [درخواست ما] آمرزشی است...».

پاسخ: گرچه در تفاسیر در ترکیب آیه این مطلب را گفته‌اند، ولی راغب در المفردات ص ۱۲۲ گوید: وَقُولُوا حِطَّةً کلمة أمر بها بنی اسرائیل، و معناه: حُطَّ عَنَّا ذُنُوبَنَا. بنابراین معنایش این است که «گناهان ما را بریز». و در مجمع‌البیان ۱۱۸/۱ گوید: حِطَّةً از باب حکایت، مرفوع است، یعنی این کلمه را به همین صورت می‌گفته‌اند ولی معنایش دعاست. بنابراین ترجمه بنده با مرفوع بودن حِطَّةً منافاتی ندارد بلکه عین صواب است. و این درست مانند «صَبْرٌ جَمِيلٌ» است (یوسف، ۱۸) که در تفسیر جوامع الجامع ۴۸/۱ گوید: «وهی خبر مبتدأ محذوف، أي مسألتنا حِطَّةً، والأصل النصب بمعنى حُطَّ عَنَّا ذُنُوبَنَا حِطَّةً، فرفع ليعطى معنى الثبات كقوله: فصبرٌ جميل» خلاصه آنکه معنای آن چنین است: همیشه از تو درخواست می‌کنیم که گناهان ما را بریز. چنان که صَبْرٌ جَمِيلٌ به صورت منصوب ترجمه می‌شود، یعنی پس صبری جمیل باید کرد، نه کار من صبر جمیل است.

اما اینکه فرموده‌اند: کلمه «تا» در «تا خطاهای شما را ببخشاییم» زاید و حذف آن ضروری است. پاسخ آن است که «تا» در فارسی در جواب امر می‌آید. مثلاً در ترجمه «أَسْلِمَ تَدْخُلُ الْجَنَّةَ» گوئیم: «اسلام بیاور تا داخل بهشت شوی». و این هیچ فرقی با «اسلام بیاور که داخل بهشت می‌شوی» ندارد، بلکه این ریزه‌کاری‌ها مربوط به نثر فارسی است و نباید آن را با نثر عربی قیاس کرد.

مورد ۵. نکته یادآوری شده همان اشکال فوق است که پاسخ داده شد.

۲. ترک اولی‌ها

برادر صدیق و بسیار گرامی ما در این بخش به ۴۶ مورد اشاره دارند که همه آنها را از نظر می‌گذرانیم:

۱. دربارهٔ حمد، ۴: مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ «دارای روز جزا» فرموده‌اند: «دارا» معادل دقیق «مالک» نیست و باید «دارنده» ترجمه شود.

پاسخ: در فرهنگ‌های فارسی فرقی میان دارا و دارنده گذاشته نشده است. لطفاً مراجعه شود.

۲. دربارهٔ بقره، ۲۵: وَ أَتُوا بِهٖ مُّشَابِهًا «و آن را همانند برایشان آورند (همانند روزی گذشته در دنیا یا همانند هم در خوبی و زیبایی)» فرموده‌اند: این ترجمه از جهت نثری، نارسا و تا حدودی مبهم است، و ترجمهٔ پیشنهادی این است: «و همانند آن برای آنها آورده شود» یا «و همانند آن را برای آنها آورند».

پاسخ: ممکن است نثر ترجمهٔ بنده در این آیه قوی و روشن نباشد، اما در ترجمهٔ بنده متشابهاً دوگونه تفسیر شده است و ترجمهٔ پیشنهادی ایشان فقط شامل یکی از دو تفسیر است.

۳. دربارهٔ بقره، ۳۰: وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ «حال آنکه ما تو را به پاکی می‌ستاییم و تو را تقدیس می‌کنیم» فرموده‌اند: اولاً کلمهٔ بحمد ترجمه نشده، ثانیاً تقدس لك، تقدسك ترجمه شده، در حالی که در تقدس لك یک مفعول آن حذف شده و در واقع تقدس نفوسنا لك، یا أفعالنا لك یا قلوبنا لك بوده است و به مدارکی هم اشاره کرده‌اند.

پاسخ: دربارهٔ باء بحمدك دو قول هست، برخی آن را باء مصاحبه و معیت گرفته‌اند، یعنی ما تو را به همراه حمد، تسبیح می‌گوییم. و برخی آن را باء سببیت گرفته‌اند (مجمع ۷۵/۱) یعنی ما تو را به سبب حمد گفتن تسبیح می‌گوییم. در ترجمهٔ بنده باء معیت گرفته شده: «تو را به پاکی می‌ستاییم» یعنی به همراه پاکی. گرچه اگر لفظ «همراه» آورده می‌شد بهتر بود، چنان که در سوره‌های حجر ۹۸، طه ۱۳۰، فرقان ۵۸، غافر ۵۵، ق ۳۹، طور ۴۸ و نصر ۳ آورده شده است. اما دربارهٔ نُقَدِّسُ لَكَ، باید دانست که لام دو گونه معنا شده است، یکی همان است که جناب کوشا فرموده‌اند، و دیگر آنکه لام زایده است.

در مجمع‌البیان (۷۵/۱) گوید: نُقَدِّسُ لَكَ أَيْ نُنَزِّهُكَ عَمَّا لَا يَلِيقُ بِكَ مِنْ صِفَاتِ النِّقْصِ وَلَا نَضِيفِ الْيَكِّ الْقَبَائِحِ. فاللام على هذا زائدة، أي تقدسك. و در کتاب املاء ما من به الرحمن (۲۸/۱) سه وجه ذکر کرده است: (۱) لام غایب، یعنی تقدس لاجلك. (۲) لام تعدیه مانند سجدتُ الله. (۳) لام زایده، یعنی تقدسك بنابراین، ترجمهٔ پیشنهادی جناب کوشا یکی از سه وجه است و

ترجمه بنده هم یکی از سه وجه و اشکالی به آن وارد نیست.

۴. اشکال درباره زاید بودن «تا» است که پاسخ آن داده شد.

۵. درباره بقره، ۶۹: *بَقْرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا* «گاوی باشد زرد یکدست» فرموده‌اند: فاقع

صفت صفراء گرفته شده، در صورتی که چنین نیست بلکه فاقع لونها صفت سببی بقره است.

یعنی «گاوی است زرد - رنگش یکدست».

پاسخ: در ترکیب آیه گفته‌اند: فاقع تأکید یا به تعبیر دیگر صفت صفراء است (و تذکیر آن به

جهت لون است. مانند «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا» نساء، ۷۵) بنابراین، فرقی ندارد

که بگوییم: صفراء فاقع لونها یا بگوییم: صفراء فاقعة، چنان که در جوامع الجامع ۵۳/۱ گوید:

«فاقع» توکید لصفراء، و لم يقع خبراً عن اللون، و «لونها» فاعله، لأن اللون من سبب الصفراء و متلبس

بها، فلا فرق بين أن يقول: صفراء فاقع لونها و صفراء فاقعة. و در مجمع البيان ۱۳۲/۱ گوید: فاقع

لونها ای شدید الصفرة. و در ص ۱۳۵ گوید: وقيل: خالص الصفرة. و در تفسیر کنز الدقائق ۲۷۱/۱

گوید: الفقوع أشد ما يكون من الصفرة وانصعه... وفي اسناده الى اللون - وهو صفة صفراء - لملايسته

بها فضل تأکید، كأنه قيل: صفراء شديدة الصفرة صفتها... همه این بیانات شاهد است که فاقع لونها

صفت صفراء است و چون فاقع به معنای خلوص و یکدستی است، در ترجمه بنده آمده: زرد

یکدست.

۶. درباره بقره، ۷۵: *أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ* «پس آیا [شما مسلمانان] طمع دارید که

[یهودان] به [دین] شما بگروند؟ فرموده‌اند: *يُؤْمِنُوا لَكُمْ* با یؤمنوا بکم فرق دارد؛ اولی به معنای

اقرار و اعتراف است و دومی به معنای ایمان آوردن و گرویدن. بنابراین ترجمه دقیق چنین

است: آیا به این دل بسته‌اید که [یهودان] به سود شما اعتراف کنند».

پاسخ: راستش این است که بنده در حین ترجمه دقیقاً متوجه این معنا بودم، لذا در ترجمه

برخی آیات میان لام و باء فرق نهاده‌ام؛ از جمله در طه ۷۱ و شعراء ۴۹ *آمَنتم له* را «آیا به او

گرویدید و تسلیم او شدید» و در توبه ۶۱ *يؤمن للمؤمنين* را «به مؤمنان اعتماد می‌کند» ترجمه

کرده‌ام. اما در نهایت به این نتیجه رسیدم که در برخی موارد میان آمن به و آمن له فرقی نیست،

چنان که علامه طباطبایی (ره) در المیزان ۱۲۱/۱۶ ذیل آیه *فأمن له لوط* (عنکبوت، ۱۶) فرموده:

ایمان، هم بالام متعدی می‌شود و هم بباء، ولی معنا یکی است.

۷. درباره بقره، ۱۰۲: *وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ* «و از آنچه شیطان‌ها در

عهد سلیمان می خواندند (از کتابهای افسون و سحر) پیروی کردند» فرموده اند: تلاوت که با حرف جرّ (علی) آمده به معنای تهمت زدن و دروغ بستن است و در میزان هم به آن اشاره شده، و ترجمه دقیق تر چنین است: «و [یهودان] از آنچه شیطان‌ها بر ضد فرمانروایی سلیمان تهمت [ساحری] می زدند، پیروی کردند».

پاسخ: در اینکه آیات تلاوت به معنی تهمت زدن و اینکه علی به معنای زیان است یا به معنای فی، بحث فراوان است و علامه طباطبایی (ره) فرموده: اختلاف نظری که در این آیه پدید آمده درباره هیچ آیه دیگری پدید نیامده است؛ آن گاه رقم سرسام آوری را در ترکیب این آیه ذکر کرده است. اما ترجمه بنده بر اساس تفسیر جوامع الجامع ۶۷/۱ است.

۸. درباره بقره، ۲۲۲: وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٌّ «از تو درباره حیض پرسند، بگو: پلیدی [ناچیز] است» فرموده اند: اذی به معنای رنج، آسیب و... است نه پلیدی ناچیز! و نیز کلمه محیض مصدر میمی یا اسم زمان است و به معنای حیض شدن و قاعدگی زنان است. پاسخ: در کشاف ۳۶/۱ گوید: ای المحیض شیءٌ يستقذر و يؤذی من یقربه نفرة منه و کراهة له. و در مجمع البیان ۳۱۹/۲ گوید: معناه قدر و نجس، عن قتاده. از بیانات فوق معلوم می شود که مراد از محیض اول، خون حیض است که نجس و ناپاک است و از محیض دوم، زمان و مکان حیض است. علاوه بر آنکه از یطهرن در آیه بر اساس صنعت طباق و تضاد معلوم می شود که پلیدی و ناپاکی معنای درستی است. و اما کلمه «ناچیز» به خاطر نکره بودن «اذی» است که دلالت بر قلت دارد.

۹. درباره بقره، ۲۵۶: بِالْعَزْوَةِ الْوُثْقَى «دستاویز محکم» فرموده اند: باید «محکم ترین دستاویز» ترجمه شود.

پاسخ: اشکال وارد است، گرچه از بیان برخی مفسران برمی آید که لفظ الْوُثْقَى منسلخ از معنای تفضیل است در کشاف ۳۸۷/۱ گوید: «فَقَدْ أَشْتَمَسَكَ بِالْعَزْوَةِ الْوُثْقَى» من الحبل الوثیق المحکم المأمون انفصامها. و در جوامع الجامع ۱۴۰/۱ گوید: بالعصمة الوثيقة.

۱۰. درباره بقره، ۲۵۹ فرموده اند: «قریه» به معنای مطلق «آبادی» است نه «ده». اشکال وارد است.

۱۱. درباره بقره، ۲۷۳: تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ «آنان را به سیمایشان می شناسی» فرموده اند: باید «آنان را به نشانه هاشان می شناسی» ترجمه شود، زیرا سیما به معنای چهره نیست.

پاسخ: از ترجمه بنده هم به دست نمی‌آید که منظور از «سیما» چهره باشد.

۱۲. درباره آل عمران، ۳۶: رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ «پروردگارا، من دختر آوردم» فرموده‌اند:

ترجمه ضمیر «ها» از قلم افتاده است. اشکال وارد است.

۱۳. درباره آل عمران، ۶۹: لَوْ يُضِلُّوكُمْ فرموده‌اند: ترجمه «لو» از قلم افتاده است. اشکال

وارد است.

۱۴. درباره آل عمران، ۱۲۵: مُسَوِّمِينَ «نشاندار» فرموده‌اند: مُسَوِّمِينَ به صیغه اسم فاعل، به

معنای «نشانگذار» است نه «نشاندار» که معادل صیغه مفعولی است.

پاسخ: بنده مُسَوِّمٍ به صیغه اسم فاعل را «نشاندار و مُسَوِّمٍ به صیغه اسم مفعول را «نشان

کرده» ترجمه کرده‌ام. فقط در ترجمه آل عمران ۱۴ اشتباه شده و به جای نشاندار، باید نشان

کرده یا نشان زده شده آورده شود. البته در مقاله خودم در بینات ۷۳/۳ «نشاندار» را اسم مفعول

دانسته‌ام و این دیگر به زبان فارسی برمی‌گردد که آیا «نشاندار» اسم فاعل است یا اسم مفعول؟

۱۵. درباره آل عمران، ۱۶۳: هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ «آنان در نزد خداوند درجاتی هستند» (در

درجات مختلفی قرار دارند) فرموده‌اند: ترجمه گویای آیه چنین است: «آنان نزد خدا

درجاتی [متفاوت] دارند».

پاسخ: اشکال وارد نیست بلکه به ترجمه ایشان اشکال وارد است، زیرا در آیه لهم درجاتٌ

نیست بلکه هم درجات است.

۱۶. درباره آل عمران، ۱۷۵: إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا «جز این

نیست که آن شیطان است که دوستان خود را می‌ترساند، پس از آنان نترسید و از من بترسید»

فرموده‌اند: یخوِّفُ دو مفعولی است و در اصل یخوفکم أولیاءه یا یخوفکم بأولیاءه بوده است.

پاسخ: در اینکه یخوِّفُ دو مفعولی است و اینکه یکی از دو مفعول حذف شده است بحثی

نیست، ولی ترجمه بنده نیز مطابق لفظ آیه یک مفعول آن محذوف است. فقط بحث در این

است که آیا اولیاءه مفعول اول است یا مفعول دوم؟ یعنی یخوِّفُ أولیاءه من العدو بوده یا یخوفکم

من أولیاءه؟ که در صورت اول مراد از اولیاءه منافقانی است که در صف مسلمانان قرار داشتند.

و در صورت دوم مراد از اولیاءه کافران و مشرکان است که در صف مقابل قرار داشتند. و

اینکه در ادامه آیه می‌فرماید: «پس از آنان نترسید» طبق هر دو تفسیر مراد از «آنان» کافران و

مشرکان است، و ترجمه بنده مطابق تفسیر اول است.

۱۷. درباره نساء، ۷۱: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، سلاح و سپر خود را بگیرید» فرموده‌اند: با توجه به آیه ۱۰۲ نساء: وَلِيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ که حذر و اسلحه در کنار هم ذکر شده‌اند معلوم می‌شود که حذر به معنای اسلحه نیست بلکه به معنای احتیاط و آمادگی است و ترجمه حذر به اسلحه از باب ترجمه مفهوم به مصداق است.

پاسخ: هرگاه حذر در کنار اسلحه قرار گیرد قطعاً به معنای احتیاط و آمادگی است، ولی اگر مستقل ذکر شود به معنای آمادگی مطلق است، اعم از برگرفتن احتیاط یا برگرفتن اسلحه و سپر و آلات جنگ. در مجمع البیان ۷۳/۳ گوید: «در این آیه دو قول است: (۱) خذوا حذرکم یعنی احذروا عدوکم بأخذ السلاح. ۲. خذوا حذرکم یعنی خذوا اسلحتکم. و اسلحه را حذر نامیده زیرا اسلحه آلت حذر است، و این مروی از امام باقر(ع) است. و این معنا درست تر و با قواعد عرب سازگارتر است و از باب حذف مضاف است یعنی خذوا آلات حذرکم...».

در المیزان ۴۱۶/۴ گوید: «حذر آلت حذر است، مانند سلاح... و اینکه در دنبال آیه فرموده: «فانفروا» مؤید این است که حذر به معنای ما به الحذر است و آن کنایه از آمادگی برای جهاد است و معنای آیه این است که اسلحه خود را بردارید و آماده جهاد شوید...»

بنابراین برگرفتن سلاح و سپر معنای مفهومی حذر است نه مصداقی آن، و ترجمه کاملاً بی‌اشکال است.

۱۸. درباره مائده، ۶: وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ «و بر سروپایتان تا برآمدگی روی پا مسح کنید» فرموده‌اند: ترجمه باء تبعیه از قلم افتاده است و ترجمه دقیق‌تر چنین است: «و بخشی از سروپایتان...».

پاسخ: اشکال وارد نیست، زیرا نگفته‌ام: «سروپایتان را مسح کنید» بلکه گفته‌ام: «بر سرو پایتان مسح کنید» و همین کلمه «بر» تبعیض را می‌رساند.

۱۹. درباره انعام، ۱۴۱: وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ؛ «أَكُلُ» مفرد است و جمع معنا شده است.

پاسخ: همان گونه که خودشان استدلال فرموده‌اند، جمع معنا شدن أكل به اعتبار جنس خوردنی و خوراک بودن است، زیرا سخن از درختان نخل و کشتزار است و هر کدام میوه‌ای خاص خود را دارد.

۲۰. درباره اعراف، ۱۴۹: وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا؛ «و چون به خود آمدند و دیدند که به راستی گمراه شده‌اند» فرموده‌اند: سقوط فی یدیه به معنای پشیمان شدن است و در

فرهنگ‌ها به معنایی که در ترجمه آمده، دیده نشده است.

پاسخ: اگر چه در تفاسیر و فرهنگ‌ها این تعبیر به معنای پشیمان شدن آمده، ولی با توجه به ادامه آیه که می‌فرماید: «و دیدند که گمراه شده‌اند» این معنا موجه به نظر نمی‌رسد، زیرا پشیمانی پس از آگاهی از گمراه شدن است نه پیش از آن. و همین سبب شده که بنده آیه را چنین ترجمه کنم. علاوه بر آنکه علامه طباطبایی (ره) در المیزان ۲۴۹/۸ گوید: فالجمله تفید معنی التنبه لما ذهلوا عنه والتبصر بما أغفلوه...

۲۱. درباره هود، ۱۲: فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ «پس شاید (مبادا) بخواهی...» فرموده‌اند: لعل در این آیه و نظایر آن به همان معنای «مبادا» است و کلمه «شاید» زاید است. پاسخ: اشکال وارد نیست. زیرا در ترجمه بنده جمع بین لفظ و مراد شده است. «شاید» ترجمه ظاهر لفظ و «مبادا» مراد از آن است. شاید بخواهی ترک کنی، یعنی مبادا ترک کنی.

۲۲. درباره یوسف، ۲۴: وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّأى بُرْهَانَ رَبِّهٖ «و همانا آن زن آهنگ او کرد، و او نیز آهنگ آن می‌کرد اگر برهان پروردگارش را ندیده بود» فرموده‌اند: هم بها جواب لولا گرفته شده در حالی که جواب لولا محذوف است، زیرا اولاً جواب لولا با لام تأکید می‌آید. ثانیاً جواب لولا بر خود آن مقدم نمی‌شود... بنابراین ترجمه دقیق چنین است: «همانا آن زن آهنگ او کرد، و او نیز آهنگ او کرد. اگر برهان پروردگارش را ندیده بود [با او درمی‌آویخت]».

پاسخ: اشکال وارد نیست بلکه اشکال به ترجمه جناب کوشا وارد است، زیرا اولاً یوسف (ع) آهنگ زلیخا نکرد. ثانیاً طبق این ترجمه باید به جای «لولا» «ولولا» می‌بود چنان که روشن است. اما اینکه هم بها جواب لولا نیست، این مربوط به ترکیب نحوی آیه است که گویند چون جواب لولا بر خود آن مقدم نمی‌شود پس باید یک هم بها پس از لولا در تقدیر گرفته شود. نه آنکه جواب «لولا» چیزی غیر از «هم بها» است. و در واقع هم بها مفسر جواب محذوف است نه نفس جواب. مثلاً می‌گویند: در زیداً ضربت، ضربت عامل در نصب زیداً نیست، زیرا عامل نباید مؤخر باشد، بنابراین یک ضربت پیش از زیداً محذوف است و ضربت بعد مفسر آن است، یعنی دلالت دارد که پیش از زیداً، ضربت در تقدیر است. و این بیانات برای تصحیح تقدم معمول بر عامل است و در معنا تأثیری ندارد. در این زمینه به علوم العربیه ص ۷۸۸ مراجعه شود.

و اما اینکه فرموده‌اند: «جواب لولا بالام تأکید می‌آید» باید دانست که این یک قاعده کلی نیست بلکه غالباً چنین است و جواب بدون لام هم داریم. در این باره به شرح ابن عقیل (شرح الفیه) مراجعه شود.

۲۳. درباره طه، ۷۴: لا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى فرموده‌اند: معادل مناسب لا يحيى در اینجا «نه زندگی می‌کند» است نه «نه زنده می‌ماند».

پاسخ: نزاع لفظی است و اشکالی در میان نیست.

۲۴. درباره طه، ۹۷: ... وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ که فرموده‌اند: ضمیر «تخلفه» ترجمه نشده، پاسخ آن است که این سلیقه در ادای جمله است که این گونه ضمائر باید ترجمه شود یا نه؟ اما اشکال نیست.

۲۵. درباره طه، ۱۳۱: وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ... که فرموده‌اند: ضمیر کاف ترجمه نشده؛ عین اشکال فوق است و وارد نیست.

۲۶. درباره حج، ۴۵: ... وَقَصْرٍ مَشِيدٍ «و قصرهای ویرانی که بر جای مانده است» و در پاورقی آمده: «قصرهای مجللی که بی صاحب مانده است» فرموده‌اند: ترجمه پاورقی درست است نه متن، زیرا مشید به معنای ویرانی نیامده است.

پاسخ: چون در ترجمه هر دو معنا ذکر شده، اختلاف مربوط به تفسیر است و ترجمه متن نظر به نهایت کار دارد، یعنی چه بسا قصرهای مجللی که در اثر هلاکت صاحبانش روبه ویرانی است (چنان که صاحب مجمع‌البیان فرموده است).

۲۷. درباره مؤمنون، ۷۴: عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّاكِبُونَ «... از آن راه برکنارند» فرموده‌اند: این ترجمه مفهوم روشنی ندارد، و نکوب به معنای منحرف شدن و عدول کردن و بازگشتن است.

پاسخ: نکوب به معنای انحراف و کجروی و به راهی غیر راه مستقیم رفتن است نه بازگشتن. و «برکنار بودن» نیز به معنای در راه نبودن و انحراف از جاده است.

۲۸. درباره مؤمنون، ۱۱۰: أَنَسَوْكُمْ ذُكْرَى اشکال نیست و اختلاف در تعبیر است.

۲۹. درباره نور، ۲۲: وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ... فرموده‌اند: کلمه والسعة ترجمه نشده است.

پاسخ: اشکال وارد است و باید کلمه «و ثروتمندان» افزوده شود. اما اینکه ایشان آن را «فزون‌بخشان و گشاده‌دستان» معنا کرده‌اند ظاهراً درست نیست، زیرا «فزون بخش» کسی

است که بیش از اندازه بخشش کند. و «گشاده دست» کنایه از سخاوتمند است و این با توانگران و ثروتمندان فرق دارد، زیرا ممکن است کسی توانگر و ثروتمند باشد اما فزون بخش و گشاده دست نباشد.

۳۰. درباره نور، ۳۱: قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ «به مردان مؤمن بگو دیدگان خود را فروخوابانند» فرموده‌اند: بهتر آن است که حرف «من» تبعیضیه باشد نه زایده، و ترجمه آیه چنین باشد: «به مردان مؤمن بگو از برخی نگاه‌های خویش [که حرام است] چشم‌پوشی کنند». بنابراین، این آیه فقط نگاه غیر مجاز را منع می‌کند نه مطلق نگاه را. پاسخ: در ترجمه بنده هم [از نگاه حرام] در گروه آورده شده است ولی در نقل جناب کوشا از ترجمه بنده از قلم افتاده است. اما اینکه آیا «من» زایده است یا تبعیضیه، دو قول است و بنده قول اول را برگزیده‌ام.

۳۱. درباره نور، ۴۳: وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَن جِبَالٍ فِيهَا مِن بَرَدٍ «و از آسمان از کوه‌هایی از یخ که در آن است تگرگی فرو می‌فرستد» فرموده‌اند: از کوه‌هایی از ابر» صحیح است، زیرا ابرهای کوه پیکر سرد هستند ولی از یخ نیستند.

پاسخ: در ترکیب این آیه اختلاف است، برخی من برد را مفعول ینزل گرفته‌اند (و ترجمه جناب کوشا بر این اساس است) و برخی مانند مجمع البیان ۱۴۷/۷ و ۱۴۸ من برد را صفت دوم جبال گرفته‌اند (یعنی کوه‌هایی از یخ و تگرگ) و مفعول ینزل را که برداً است محذوف می‌دانند. و ترجمه بنده بر اساس این ترکیب است.

۳۲. فرموده‌اند: در آیاتی که کلمه «حرج» آمده عین کلمه در ترجمه تکرار شده و معادل فارسی آن نیامده است.

پاسخ: حرج به معنای گناه، اعتراض و تنگی آمده است و چون معنای آن در فارسی روشن است و خود این کلمه در فارسی استعمال می‌شود، ترجمه نشده است.

۳۳. درباره فرقان، ۵۹: ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ؛ «سپس بر عرش [فرماندهی و تدبیر عالم] قرار گرفت» فرموده‌اند: استوی باید «استیلا یافت» ترجمه شود و نیز فرموده‌اند: عرش، مرکز فرماندهی و تدبیر عالم است نه همه هستی و تمام عالم.

پاسخ: ترجمه استوی به استولی ترجمه مفهوم به مصداق است که جناب کوشا از آن می‌گریزد، و ترجمه مطابقی آن استقر است، گویند: استوی علی ظهر الدابة استقر، و بنده هم

«قرار گرفت» ترجمه کرده‌ام. اما اینکه عرش مرکز فرماندهی عالم است نه همه عالم؛ بنده هم آن را مجموعه عالم نگرفته‌ام، زیرا «عرش فرماندهی» قطعاً بخشی از عالم هستی است نه همه آن.

۳۴. شعراء، ۱۸: قَالَ أَلَمْ تُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ؛ «گفت: آیا تو را در کودکی در میان خود پروردیم و سالهایی از عمرت را در میان ما درنگ نداشتی؟» فرموده‌اند: «لم» جازمه بر سر فعل ماضی در نمی‌آید. بنابراین «لم» در اینجا فقط بر سر فعل مضارع رَبِّ آمده است نه فعل ماضی لبثت (آن‌گاه و او لبثت را حالیه ترجمه کرده‌اند).

پاسخ: لبثت با عطف شدن به ألم رَبِّ محلاً مجزوم است نه لفظاً. بنابراین، نفی به هر دو جمله می‌خورد، و می‌توان آیه را این‌گونه نیز ترجمه کرد: «مگر نه این است که تو را در کودکی در میان خود پروردیم و چند سالی از عمرت را در میان ما گذارندی؟»

۳۵. درباره نمل، ۹: اشکال وارد است و آنه ترجمه نشده است.

۳۶. درباره نمل، ۳۲: اشکال وارد است و یای متکلم در تشهدون ترجمه نشده است.

۳۷. درباره نمل، ۸۸: صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَّ كُلَّ شَيْءٍ؛ «ساخته خداوندی است که هر چیزی را محکم ساخته». فرموده‌اند: صنع منصوب است به فعل مقدر، و ترجمه دقیق‌ترین است: «[بنگر] ساخته‌ی خدایی را...».

پاسخ: درست است که صنع منصوب است به فعل مقدر، اما آن فعل باید از جنس خود آن در تقدیر گرفته شود نه هر گونه فعلی. بنابراین، تقدیر چنین است: صنع الله صنعاً نه أنظروا صنع الله. اما لازم نیست این ریزه‌کاری‌ها در ترجمه اعمال شود بلکه باید ماحصل عبارت ترجمه شود که شده است.

۳۸. درباره قصص، ۷۶: فرموده‌اند: مفاتح به معنای «کلیدها» نادرست و نامناسب است، مفاتح جمع مفتاح (به فتح میم) است به معنای مخزن و صندوق، نه جمع مفتاح (به کسر میم) به معنای کلید.

پاسخ: در المنجد گوید: المفتاح ج مفاتح: آلة لفتح الأبواب ونحوها / المخزن / الكنز. و در مجمع‌البیان ذیل آیه ۵۹ انعام، مفاتح را جمع مفتاح و مفتاح هر دو می‌داند و در قصص، ۷۶ جمع مفتاح به معنای کلید گرفته شده است. بنابراین، مفاتح هم به معنای کلیدهاست و هم به معنای صندوق‌ها و گنج‌ها و بنده هم به هر دو معنا اشاره کرده‌ام.

□ ۶۱ درنگی در مقالة «معرفی و بررسی...»

اما اینکه فرموده‌اند: «کلیدها هر اندازه زیاد و سنگین باشند، حمل آنها برای افراد نیرومند آن چنان طاقت فرسا و سنگین نخواهد بود...». پاسخ آن است که اولاً، ظاهراً جناب کوشا قفل و کلیدهای قدیمی را مانند قفل و سوئیچ‌های امروزی پنداشته‌اند در حالی که قدیمی‌ترها می‌دانند که قفل و کلیدها در قدیم به چه اندازه و وزنی بوده است. ثانیاً ممکن است گنجینه‌های قارون منحصر به صندوق‌های جواهرات نبوده بلکه گنجینه‌هایی از اشیاء عتیقه و امثال آن هم داشته که طبعاً قفل و کلیدهای بزرگ‌تر و سنگین‌تر داشته است. به هر حال ترجمه مفاتح به کلیدها، چندان هم خلاف عقل و حس نیست.

۳۹. دربارهٔ عنكبوت، ۶۵ و ۶۶: لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ «تا سرانجام به آنچه به آنان داده‌ایم کفر ورزند». فرموده‌اند: چون لام برای عاقبت است بنابراین، کلمه «تا» زاید است، زیرا «تا» برای تعلیل است.

پاسخ: اولاً جناب کوشا ترجمه پیشنهادی خود را ارائه نداده‌اند تا ملاحظه شود لام عاقبت را چگونه معنا می‌کنند. ثانیاً «تا» همیشه برای تعلیل نیست، گاهی برای انتهای غایت است. ۴۰. دربارهٔ صافات، ۱۰۳: وَ تَلَّهٌ لِلْجَبِينِ؛ «و او را بر پیشانی بر زمین افکند». فرموده‌اند: «بر پیشانی» معادل علی الجبین است نه للجبین، و ترجمه دقیق چنین است: «و او را به یک جانب پیشانی افکند [که ذبحش کند]».

پاسخ: نمی‌دانم این تعبیر که از ترجمه مرحوم صالحی گرفته‌اند براساس چه مبنایی است؟ ولی در مغنی ص ۲۸۰ گوید: معنای نهم لام جازه آن است که به معنای «علی» می‌آید، مانند و تله للجبین (ای علی الجبین). و در مجمع‌البیان ۴۵۳/۸ گوید: «و تله للجبین» ای اضطجعه علی جبینه، عن الحسن، وقيل: معناه وضع جبینه علی الارض لئلا یرى وجهه فتلحقه رقة الالباء، عن ابن عباس. و روی أنه قال: اذبحنی وأنا ساجد. لا تنظر الی وجهی فعیسی أن ترحمنی فلا تذبحنی. بنابراین ترجمه بنده بدون اشکال است.

۴۱. دربارهٔ زمر، ۱: تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ...؛ «کتابی است فرودستاده شده از سوی خدا...». فرموده‌اند: «الکتاب» معرفه است نه نکره! و ترجمه دقیق آیه چنین است: «فرودستادن این کتاب از سوی خدای ... است».

پاسخ: ترجمه پیشنهادی جناب کوشا براساس یکی از وجوه ترکیب آیه است، ولی ترجمه بنده مطابق بیان المیزان ۲۳۲/۱۷ است که فرموده: تنزیل الکتاب خبر مبتدای محذوف است و

□ ۶۲ ترجمان وحی

تنزیل مصدر به معنای مفعول است و اضافه آن به کتاب، از باب اضافه صفت به موصوف است و من الله متعلق است به تنزیل، و معنا چنین است: «این کتاب، کتابی فرو فرستاده شده از سوی خدای عزیز و حکیم است».

۴۲. درباره غافر، ۱۵: لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ؛ «تا از روز دیدار (دیدار خدا یا دیدار جزای اعمال) بیم دهد» فرموده‌اند: تلاق (تلاقی) غیر از لقاء است. یوم التلاق یعنی روز هم‌دیداری یا روز ملاقات یکدیگر، روز به هم رسیدن.

پاسخ: چنان که در فرهنگ‌های فارسی آمده، «دیدار» به معنای ملاقات کردن و دیدن طرفینی است. با فلانی دیدار کردم یعنی با او روبه رو شدم.

۴۳. درباره حدید، ۱۰: وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى؛ «و خداوند همه را وعده پاداش نیکو داده است». فرموده‌اند: الحسنی صفت تفضیلی است و باید «نیکوترین پاداش» معنا شود.

پاسخ: گرچه الحسنی صفت تفضیلی است ولی از آنجا که پاداش نیکو درجات گوناگون دارد و قطعاً همه افراد، بهترین پاداش را ندارند، معلوم می‌شود که کلمه الحسنی منسلخ از تفضیل است و به همین دلیل بنده «نیکو» ترجمه کرده‌ام نه «نیکوترین».

۴۴. درباره جمعه، ۵: فرموده‌اند: معادل فارسی «حمار» «چهار پا» نیست بلکه الاغ یا درازگوش است.

پاسخ: این مهم نیست بلکه شعر سعدی که خود آورده‌اند شاهد صحت ترجمه بنده است. ۴۵. درباره انفطار، آیات ۱-۴: همان اشکال ترجمه فعل شرط ماضی به ماضی است نه به مضارع، که در مورد ۳ از بخش اول پاسخ داده شد.

۴۶. ضعف نثری در برخی موارد این ترجمه، سخن درستی است و خود نیز به آن اذعان دارم ولی این طبیعی است و مخصوص این ترجمه هم نیست و کم و بیش در ترجمه‌های دیگر نیز به چشم می‌خورد.

در پایان از حسن نظر و لطف خالصانه و کوشش پی‌گیر سرور عزیزم جناب آقای کوشا بسیار متشکرم و این گونه نقد و نظرها را مایه رشد و تکامل کار به ویژه ترجمه قرآن کریم می‌دانم.

فلله درّه و علی الله برّه

